

اقتصاد ایران اسلامی

اقتصاد ایران که قبل از انقلاب اسلامی عمدتاً بر روابط سرمایه داری استوار بود، پس از انقلاب ۱۳۵۷، لااقل در ظاهر دستخوش تغییرات عمده ای شد. با ملی کردن کارخانجات و واحدهای اقتصادی، دولت انقلابی، با پیروی از برخی سیاستهای سوسیالیستی، تلاش نمود تا بر اقتصاد بطوری کامل مسلط گردد. آزادسازی اقتصادی و کاهش کنترل دولت پس از پایان جنگ با عراق هر چند حاکی از تغییر جهت در برخی سیاست های اقتصادی بود، در عین حال نشان داد که آن دولتی کردن اوگیه چندان هم مطابق الگوهای سوسیالیستی انجام نگرفته است.

حال اگر بخواهیم، اساس و ایدئولوژی این روند اقتصادی را بشناسیم از چه کلمات و مفاهیمی می توانیم سود بجوئیم؟ آیا گفتن این مطلب که این اقتصاد، اقتصادی اسلامی است و با سیستم های تعریف شده دنیا تفاوت دارد، کافی است یا اینکه نیاز به توضیحات بیشتری داریم؟

در واقع برای درک وضعیت کنونی اقتصاد ایران، باید هم به ساختارهای پیش از انقلاب بپردازیم و هم سیاست های اقتصادی پس از انقلاب مورد بررسی قرار دهیم. آنچه از نتیجه این بررسی حاصل می شود این است که اقتصاد ایران، نه اقتصادی دولتی است و نه اقتصاد بازار، بلکه ترکیبی است (با درهوا) از هر دو.

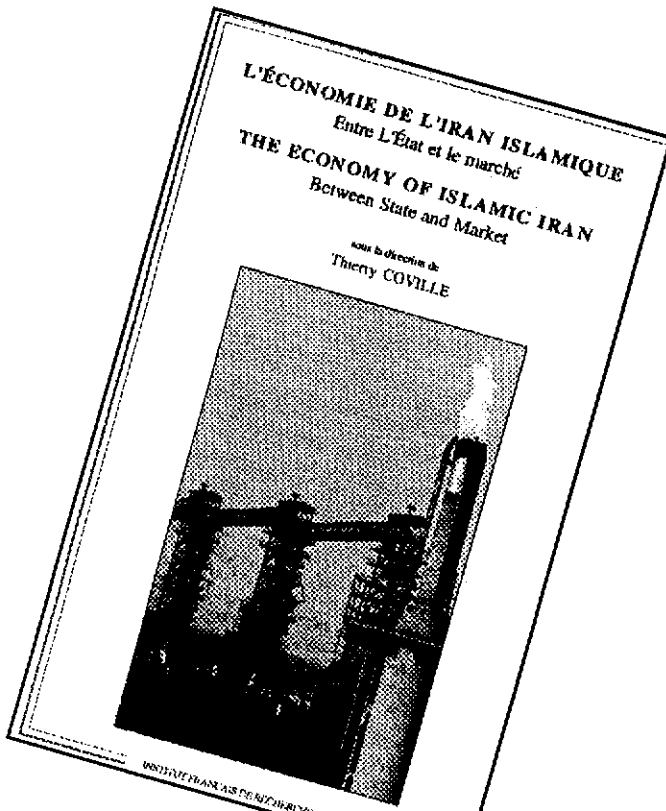
یکی از آخرین کتاب هائی که تلاش در معرفی اقتصاد ایران دارد، کتاب «THE ECONOMY OF ISLAMIC IRAN» که انجمن ایرانشناسی فرانسه اقدام به انتشار آن نموده است. کتاب «اقتصاد ایران

اسلامی» که عنوان فرعی آن «اقتصاد بین دولت و بازار» است، مجموعه مقالات و سخنرانی های کارشناسان خارجی و ایرانی داخل و خارج کشور است که در طول سمیناری که در فروردین ۱۳۷۲ در پاریس تحت همین عنوان، برگزار شد، ارائه شده اند:

کتاب در بخش اول به «بحران های اقتصاد ایران» پرداخته و در اولین مقاله تحت عنوان «ساختار بخش خصوصی و بخش دولتی در ایران قبل از انقلاب» نوشته محمد علی خطیب، تصویری از آخرین وضعیت اقتصادی ایران و به ویژه برنامه های در دست اجرا قبل از انقلاب اسلامی می پردازد. خطیب با تشریح برنامه های پنجساله چهارم و پنجم رژیم سابق، به اهمیت درآمد نفت پرداخته و می گوید:

«با توجه به تغییرات عمده ای که در عناصر تولید ناخالص ملی بین سالهای ۱۳۵۱ و ۱۳۵۶، صورت گرفتند، واضح است که رشد فعالیت بخش دولتی در اقتصاد، نتیجه مستقیم درآمدهای نفتی دولت بوده است.» (ص ۳۵)

علی رشیدی در مقاله دوم این بخش تحت عنوان «روند ملی کردن بخش خصوصی در ایران بعد از انقلاب» به بررسی تحولات اقتصاد ایران پرداخته، یادآور می شود که دولت از نظر تاریخی همیشه



نقش مهمی در اقتصاد ایران بازی کرده است، ولی تحولات اقتصادی پس از پیروزی انقلاب، به ویژه ملی کردن واحدهای اقتصادی، بطور غیر منطقی و در حال و هوایی انقلابی رخ داده و دارای دوراندیشی یک سیاست اقتصادی نبودند. رشیدی می نویسد: «قبل از اینکه قانون اساسی جدید مورد تأیید قرار بگیرد (۱۱ آذر ۱۳۵۸)، روند ملی کردن اقتصاد کامل شده بود. انقلاب به دو گروه ضربه شدیدی زده بود، اول خانواده شاه و شریکان و نزدیکانش و دوم بخش خصوصی صنعت، معدن و خدمات.» (ص ۵۴) به منظور نشان دادن میزان بالای دخالت نهادهای دولتی در اقتصاد ایران، نویسنده شاخص هایی را ارائه می دهد: «امروزه بخش دولتی که شامل وزارتخانه ها، نهادهای دولتی، بنیادها و غیره می شود، بطور مستقیم یا غیر مستقیم ۷۰٪ تولید ناخالص ملی را کنترل کرده و ۷۵ تا ۸۰٪ منابع ارزی کشور را خرج می کند. با وجود اینکه نسبت بودجه دولت به تولید ناخالص ملی که در سال ۱۳۷۰، از ۱۷٫۳٪ فراتر نمی رفت، بخش دولتی نیمی از نیروی کار شهرها را و ۳۱٫۸٪ کل نیروی کار فعال را، تحت استخدام خود داشت.» (ص ۵۴). علی رشیدی سپس به نقش بنیادها، به ویژه بنیاد مستضعفان و جانبازان در سیاست ملی سازی پرداخته و آنها را مهمترین ستون عملی انجام سیاست ملی سازی پس از انقلاب معرفی می کند.

در پایان این مقاله، نویسنده به نتایج سیاست ملی کردن اشاره کرده و مهمترین این نتایج را، کاهش درآمد سرانه ملی و رشد چشمگیر تورم می داند. در نتیجه گیری مقاله، نویسنده می نویسد: «آشکار است که مشکلات اقتصادی ایران امروز را نمی توان فقط در چارچوب نقش عمده تر بخش دولتی در امور اقتصادی در سال های بعد از انقلاب اسلامی ارزیابی کرد. این مشکلات در ساختار اقتصاد جهانی، سیاست و مدیریت نیز ریشه دارند. در نتیجه، نیاز مبرمی به تعریف دوباره نقش دولت در امور اقتصادی احساس می شود و به نظر می رسد که خصوصی سازی راه حلی منطقی برای پیشبرد اقتصاد ایران... باشد. هر چند که چنین سیاستی، اگر که تنگناهای ساختاری و رفتارهای منفی موجود همزمان از میان برداشته نشوند ممکن است با شکست روبرو شود.» (ص ۶۷)

مقاله سوم کتاب، توسط پژوهشگر امریکایی، پاتریک کلوسون، و با عنوان «تأثیر هزینه های نظامی بر اقتصاد ایران»، ارائه شده است. هزینه های نظامی در بررسی های اقتصادی دوبعد مهم دارند:

- ۱- تأثیر مثبتی که صنایع نظامی بر اقتصاد و توسعه صنعتی یک کشور می گذارد، و ۲- تأثیر منفی ای که بالا بودن هزینه های نظامی کشورهای در حال توسعه، بر روند توسعه در آن کشورها می گذارد.
- کلوسون، در ابتدای بحث خود به اثر ارتش بر سه محور اقتصادی اشاره می کند: ۱- بازار کار، ۲- امکانات داخلی ۳- امکانات ارزی.

از این سه موضوع، او فقط به صرف امکانات ارزی ایران پرداخته و این جنبه را مهمترین تأثیر ارتش بر روی اقتصاد ایران می داند. در ادامه، نویسنده به دو دسته از هزینه های ارزی در ارتباط با پروژه های نظامی اشاره می کند: ۱- خرید مستقیم تسلیحات. او این رقم را قابل ملاحظه ندانسته و

تخمین می‌زند که کل خرید ایران بیش از ۲ میلیارد دلار در سال نیست؛ ۲- سرمایه‌گذاری روی صنایعی که قابلیت استفاده نظامی دارند، از قبیل صنایع سنگین و انرژی هسته‌ای. در این بخش، به عقیده آقای کلسون، ایران هزینه‌های غیر منطقی‌ای را تقبل کرده که فقط در چارچوب اهداف نظامی اهمیت دارد. در زمینه توسعه اقتصادی در طول برنامه اول، نویسنده وجود هزینه‌های نظامی را مانعی برای توسعه ایران ندانسته و یادآور می‌شود که با سیاست خصوصی‌سازی و وام‌های دولت، لطمه‌ای بر روند توسعه اقتصادی و رشد واردات به دلیل هزینه‌های ارتش وارد نشد (ص ۷۲). حتی در دوران هشت ساله جنگ، واردات تسلیحات نظامی ایران بطور متوسط از ۲/۵ میلیارد دلار در سال فراتر نرفت، ولی از کسی پنهان نیست که اقتصاد ایران در دوران جنگ از رکود شدیدی برخوردار بود. البته نویسنده این مقاله، هزینه‌های نظامی را موجب رکود اقتصادی ندانسته و دو عامل دیگر را عوامل اصلی این رکود می‌داند. ۱- سقوط شدید قیمت جهانی نفت، به طوری که درآمد سالانه دولت از ۲۴ میلیارد دلار در ۱۹۷۹ به ۱۰ میلیارد دلار در ۱۹۸۸ میلادی، کاهش پیدا کرد. ۲- سیاست‌های اقتصادی غلطی که در دوران جنگ آغاز شدند، به ویژه این واقعیت که نرخ ارز غیر واقعی بود. (ص ۷۵) در پایان مقاله، نویسنده به بُعد دیگری از هزینه‌های نظامی پرداخته و عنوان می‌کند که ایران در مقایسه با اکثر کشورهای دنیا به ویژه کشورهای منطقه خاورمیانه دارای هزینه‌های مستقیم نظامی نسبتاً پائینی است و از روی سطح خریدهای تسلیحات نظامی ایران، نمی‌توان گفت که ایران صلح در منطقه را به خطر می‌اندازد. البته خاطر نشان می‌کند که: «تهدیدی که خارجیان از طرف ایران احساس می‌کنند، بر اساس ارزش خریدهای نظامی ایران نیست، بلکه بر اساس ماهیت و ویژگی‌های تسلیحاتی است که ایران خریداری می‌کند.» (ص ۸۰)

در ادامه کتاب، آقای سهراب بهداد، در مقاله‌ای با عنوان «تولید و اشتغال در ایران: نظریه‌های بازگشت به طبیعت خود و گریز از صنعتی شدن» در راستای نقد سیاست‌های جمهوری اسلامی، به «بحران ساختاری پس از انقلاب» می‌پردازد. به عقیده نویسنده، این بحران ساختاری که نتیجه پدیده‌های انقلابی است، در مورد ایران به دلایل اجتماعی متعددی، طولانی‌تر از موارد دیگر شده است، به طوری که سیاست‌گذاری اقتصادی، تبدیل به نوعی «بحران‌گریزی شده» که خود باعث بحران‌های جدید است. «بهداد سپس به دو نظریه موجود درباره اثر بحران‌های طولانی بر روی اقتصاد اشاره می‌کند: ۱- نظریه «گریز از صنعتی شدن» که نتیجه بحران اقتصادی را پائین آمدن ظرفیت و کارآئی صنعتی می‌داند.

۲- نظریه «بازگشت به درون» که عقیده دارد که بحران طولانی اقتصادی، باعث توسعه درون‌زا و افزایش انباشت سرمایه و ظرفیت‌های داخلی می‌شود. نویسنده سپس توضیح می‌دهد که هر دو نظریه‌های بالا، جنبه‌ای از یک حرکت را نشان می‌دهند، و نویسنده آنرا «بازگشت ساختاری به درون» می‌نامد. نویسنده دلایل این حرکت را در ایران، رکود اقتصادی و بحران انباشت می‌داند. در نگاهی

اجمالی به ۱۳ سال نخست بعد از انقلاب، یادآور می‌شود که بین سالهای ۱۹۷۷ و ۱۹۹۰، در آمد ناخالص ملی سرانه ایران بطور متوسط سالانه ۴٪ افت داشته است. (ص ۸۹). شاخص دیگری برای رکود اقتصادی، وضعیت سرمایه‌گذاری در ایران می‌باشد که در دوران یاد شده در کلیه بخش‌های اقتصادی قابل رؤیت است. متأسفانه این افت در سرمایه‌گذاری، در دورانی اتفاق افتاده است که تعداد بسیاری از ظرفیت‌های اقتصادی کشور در جنگ از بین رفتند. این بحران انباشت نهایتاً باعث شد که نسبت سرمایه به نیروی انسانی در اقتصاد تغییر کند. (ص ۹۲-۹۱)

نویسنده در ادامه بحث به بررسی آماری اثرات «بازگشت ساختاری به درون» بر ساختار صنعتی، به ویژه نسبت واحدهای کوچک به بزرگ و نحوه اشتغال در آنها می‌پردازد و حرکتی را در جهت صنایع سنتی و صناعی که وابستگی به واردات در آنها کمتر می‌باشد، تشخیص می‌دهد. یکی دیگر از آثار «بازگشت ساختاری به درون» تغییرات در طبقه‌بندی شغلی می‌باشد، که می‌توان آن را «گریز از پرولتاریسم» نامید. در ارزیابی اشتغال در ایران پس از انقلاب، می‌توان به این نتیجه رسید که حرکتی واضح از «حقوق‌بگیری» به «خوداشتغالی»، به ویژه در بخش خدمات وجود دارد. در ادامه بحث، نویسنده بخش کشاورزی را مورد توجه قرار می‌دهد و اذعان می‌کند که بخش کشاورزی در سال‌های پس از انقلاب رشد چشمگیری داشته است. البته در این بخش نیز، حرکتی بسوی خوداشتغالی و واحدهای کوچک کشاورزی دیده می‌شود که در جمع از حرکت‌های مثبت دوران پس از انقلاب است. شایان ذکر است که انباشت سرمایه در بخش کشاورزی در سال‌های ۱۹۷۷ تا ۱۹۹۰، کاهش یافته و ۳۵٪ داشته است. در بخش پایانی مقاله، نویسنده به تنگنای اصلاحات سیاسی و انطباق با وضعیت جدید اشاره می‌کند و یادآور می‌شود که با شروع برنامه پنجم، اول، ایران در جستجوی نظامی نوین برای اقتصاد است، که محور اصلی آن، خصوصی سازی اقتصاد می‌باشد. البته نویسنده تأکید دارد که خصوصی سازی به تنهایی کافی نیست و تا مشکل وابستگی به نفت در اقتصاد ایران حل نشود، بحران ادامه پیدا خواهد کرد (ص ۱۰۹).

در آخرین مقاله بخش اول کتاب، خانم فیروزه خلعت‌بری به «اقتصاد زیرزمینی ایران» می‌پردازد. نویسنده در آغاز، وجود مشاغلی که از کنترل و نظارت دولت خارج می‌باشند، را یکی از ویژگی‌های اقتصادهای در حال توسعه می‌داند. در بررسی اقتصاد زیرزمینی ایران، نویسنده به وجود چهار بخش اشاره می‌کند: ۱- بخش شغل‌های خانگی ۲- بخش غیر رسمی ۳- بخش نامنظم ۴- بخش غیر مجاز. (ص ۱۱۵) در مورد شغل‌های خانگی، نویسنده توضیح می‌دهد که «این بخش شامل فعالیت‌هایی می‌شود که در خانه انجام شده و جایگزین خریدی از بیرون خانه می‌شود. البته این فعالیت‌ها غیر مجاز نیستند، فقط ثبت نمی‌شوند... بخش غیر رسمی در حقیقت فعالیت‌هایی هستند که به صورتی سنتی در محیط‌های خصوصی انجام شده، دارای ارزش اقتصادی می‌باشند، ولی دولت رسماً از آنها بی‌اطلاع است. در بخش نامنظم، فعالیت‌هایی آمده‌اند که عادی و روزمره می‌باشند،

ولی افرادی که مشغول به این فعالیت‌ها هستند، به طور غیر قانونی کار می‌کنند. بخش غیر مجاز نیز مشخصاً فعالیت‌هایی هستند که با قانون ایران مغایرت داشته و حالت غیر قانونی و قاچاق دارند. در بررسی بخش‌های یاد شده در اقتصاد ایران پس از انقلاب، نویسنده به رشد چشمگیر اقتصاد زیرزمینی اشاره کرده و دولت را عاجز از نظارت بر اینگونه فعالیت‌های اقتصادی می‌داند. به عقیده نویسنده، وجود چنین بخش‌های اقتصادی موجب شد که در سال‌های بعد از انقلاب، خانوارهای اقشار گوناگون، به ویژه قشر فقیر ایران، با وجود عدم تعادل بین درآمد و هزینه‌ها بتوانند به زندگی ادامه دهند. از دیگر نتایج وجود اقتصاد زیرزمینی، بدست آوردن ثروتهای بادآورده توسط افراد معدودی در جامعه می‌باشد.

در بخش دوم کتاب، تحت عنوان «سیاست آزادسازی اقتصادی»، چند مقاله درباره سیاست‌های اخیر دولت و اصلاحات اقتصادی، ارائه شده‌اند.

در اولین مقاله، آقایان کارشناس و هاشم پسران، به بحث «تک نرخی کردن ارز، نقش بازار و برنامه ریزی در بازسازی» پرداخته‌اند. در ابتدای سخن، نویسندگان تأکید می‌کنند که در وضعیت کنونی اقتصاد نباید به دنبال مقصری برای مشکلات بود، بلکه باید راه حل‌هایی برای اصلاح اقتصادی کشور پیدا کرد تا بتوانیم از امکانات بالقوه ایران بهترین استفاده را بکنیم. سپس نویسندگان به ارزیابی دو نظریه اقتصادی، یعنی نظریه برنامه ریزی مرکزی توسط دولت و نظریه اقتصاد بازار آزاد، می‌پردازد به این نتیجه می‌رسند که هیچ نسخه بین‌المللی برای اقتصاد وجود ندارد و هر کشور باید از تجربیات خود برای دستیابی به راه حلی درست برای حل مشکلات خود، استفاده کند. (ص ۱۴۸). در ادامه بحث، مقاله به مشکلات کشورهای صادرکننده نفت در پیدا کردن سیاست درست اقتصادی اشاره کرده و اذعان می‌کند که وجود درآمد هنگفت نفت که انحصاراً در دست دولت است، موجب نقش عظیمی است که دولت در اینگونه اقتصادها بازی می‌کند. در نقد سیاست‌های پس از انقلاب، این مقاله نیز به مسائل عنوان شده، یعنی ملی کردن واحدهای اقتصادی و همچنین سیاست نرخ گذاری بر ارز، اشاره کرده و این دو عنصر را به همراه سوبسیدهای دولتی، عامل اصلی بحران اقتصادی ایران می‌داند (ص ۱۶۱-۱۵۶). نویسندگان در ادامه بحث به مسئله تک نرخی شدن ارز پرداخته و یادآور می‌شوند که تک نرخی شدن ارز و تصحیح قیمت‌ها از طریق تغییر ساختار سوبسیدهای دولت، دارای مشکلات اجتماعی و اقتصادی می‌باشند. از آنجائی که نتیجه مستقیم چنین سیاستی، تورم شدید می‌باشد، نویسندگان سه راه حل برای جایگزینی سوبسیدها پیشنهاد می‌کنند:

۱- راه حل اول این است که پس از تک نرخی شدن ارز، قیمت برخی از اقلام پایه زندگی همانند سابق نگاهداشته شده و سوبسید نه از طریق قیمت ارز، بلکه از طریق راه‌های دیگر به سیستم اقتصادی تغذیه شود. این همان راه حلی است که دولت ایران در سال‌های اخیر، پس از تک نرخی شدن ارز دنبال کرده است. (ص ۱۶۹)

۲- راه حل دوم، پرداخت سوبسید به قشر آسیب پذیر خواهد بود که یک سیستم چند نرخی برای اجناس پایه بوجود می آورد. در حقیقت اجناس برای طبقات اجتماعی، طبقه بندی شده و سوبسید دولت فقط متوجه اقشار پائین می شود. (ص ۱۷۰)

۳- راه حل سوم شبیه پیشنهاد دوم می باشد، با این تفاوت که برای اقشار آسیب پذیر کوبین های ویژه ای تهیه می شوند که توسط آن ها اجناس به قیمت ارزان تری قابل خرید هستند. امتیاز این روش در مقابل روش دوم این است که اداره آن نسبتاً آسان تر است. (ص ۱۷۰).

از طرف دیگر اثر چنین سیاستی بر بودجه دولت نیز قابل توجه می باشد، چرا که درآمد دولت به طور ناگهانی افزایش می یابد، ولی باید واقف بود که این افزایش دائمی نیست و در مقابل آن هزینه ها نیز رشد خواهند کرد. دولت باید در مقابل گروه های فشار (چه داخل و چه خارج از دولت) مقاومت کرده، چرا که بسیاری انتظار بالا بردن هزینه دولت و یا پشتیبانی از اقشار آسیب دیده را دارند، ولی هر یک از این اقدامات باعث بالا رفتن بیشتر تورم شده و اثر اصلاحات را خنثی خواهد کرد. (ص ۱۷۲) در پایان مقاله، کارشناس و پسران، بر این مسئله تاکید می کنند که موفقیت سیاست توسعه در هر چار چوب اقتصادی، فقط با وجود ثبات سیاسی و حقوقی، حاصل می شود، یعنی اصلاحات اقتصادی ایران باید با اصلاحات سیاسی همراه شود. (ص ۱۷۳).

دومین مقاله در بخش دوم کتاب، نوشته دیگری به قلم خانم خلعت بری، درباره فعالیت های بورس اوراق بهادار تهران و خصوصی سازی در ایران، می باشد. نویسنده ابتدا تاریخچه ای از فعالیت بورس اوراق بهادار تهران، ارائه می دهد و به فراز و نشیب های این سازمان ۲۶ ساله اشاره می کند. پس از انقلاب، بورس وجود داشت، ولی به خاطر سیاست های ملی کردن صنایع، بانک ها، شرکت های بیمه و غیره، اکثر شرکت ها از لیست بورس حذف شدند و فعالیت این سازمان را به شدت تقلیل دادند. در حقیقت از سال ۱۳۶۸، بورس تهران دوباره شروع به فعالیت کرده و شاهد رشد چشمگیری در پنج سال گذشته بوده است. همانطور که در مقاله های دیگر نیز عنوان شده است، سیاست خصوصی سازی که با برنامه پنجساله اول آغاز گشت، مرحله جدیدی را در ساختار اقتصادی ایران بین بخش دولتی و بخش خصوصی، پیش آورد. در این سیاست جدید، بورس به عنوان یک اهرم جهت خصوصی سازی شرکت ها، مورد استفاده قرار گرفت. نویسنده عقیده دارد که «از آنجائی که اهداف اصلی خصوصی سازی هیچگاه رسماً اعلام نشد، فروش سهام در بورس با هدف برداشتن موانع دولت از سر راهش پی گرفته شد» (ص ۱۸۹). منظور نویسنده این است که شرکت هایی که از طریق بورس به بخش خصوصی واگذار شدند، با قیمت های بالا فروخته شدند و بدین ترتیب از همان ابتدا، مکانیزمی اشتباه برای بورس تهران انتخاب گشت. در ادامه نقد خود از بورس اوراق بهادار تهران، نویسنده یادآور می شود که بورس تهران دارای کلیه ابزار یک بازار سرمایه نیست و دارای فعالیت بسیار محدودی می باشد. (ص ۱۹۰) در جمع بندی، نویسنده مشکلات ذیل را در ساختار اقتصادی ایران و

سیاست‌گذاری بورس تهران می‌بیند و بر این نظر است که هر یک از آنها به تنهایی می‌تواند موجب شکست بورس در انجام وظیفه خود باشد؛ ۱- مشکل فرهنگی ایران؛ سرمایه از «بازار سرمایه» تهیه نشده و معمولاً از امکانات داخلی تأمین می‌شود. ۲- مشکلات ساختاری بورس که به دوران فعالیت بسیار محدود در ده سال پس از انقلاب باز می‌گردد. ۳- دخالت مستقیم مدیر بورس در قیمت سهام، بدین صورت که قانوناً این حق به مدیر بورس داده شده است که در صورت تشخیص مصلحت، از افزایش و یا کاهش قیمت سهام جلوگیری کند. ۴- پائین بودن حجم معاملات بورس در مقایسه با سایر شاخص‌های مالی اقتصاد ایران، به ویژه با حجم سپرده‌های بانک‌ها (بخاطر بالا بودن نرخ بهره بانک‌ها) ۵- نبود اطلاعات صحیح و کامل درباره شرکت‌های لیست شده در بورس و عدم وجود تحلیل‌های اقتصادی در گزارش‌های بورس.

مقاله بعدی با عنوان «بانک مرکزی و سیاست آزادسازی»، توسط تیری کودیل اقتصاددان فرانسوی ارائه شده است، و نویسنده در آن به بررسی نقش بانک مرکزی در سیاست‌های اقتصادی ایران می‌پردازد. وی پس از اشاره به تجربیات کشورهای در حال توسعه در زمینه نقش بانک مرکزی، سیاست‌های پولی و شبه بودجه‌ای اتخاذ شده توسط بانک مرکزی ایران را مسبب افزایش نقش دولت در اقتصاد می‌داند. در حقیقت بانک مرکزی از سال ۱۳۵۸ فعالیت‌های شبه بودجه‌ای خود را چنان گسترده کرده که محدود نمودن آن‌ها نیازمند بازسازی مجدد فعالیت‌های بانکی و فعالیت‌های بودجه‌ای دولتی و بخش خصوصی است؛ ولی این بازسازی با شروع اصلاحات اقتصادی در برنامه پنجساله اول به مورد اجرا گذاشته نشده است. سیاست‌های بانک مرکزی در چند سال اخیر از کفایت لازم برخوردار نبوده و این از دو علت ناشی شده است؛ ۱- رشد و توسعه سیاست‌های شبه بودجه‌ای. ۲- محدودیت‌های ابزارهای پولی موجود در اختیار بانک. نویسنده یادآور می‌شود که عدم اتخاذ استراتژی‌های مناسب پولی در شرایط آزادسازی اقتصاد، آثار سوئی به همراه دارد که از آن جمله افزایش روند تورم است.

در پایان نویسنده به این امر اشاره می‌کند که مشکلات فعلی بانک مرکزی، مانع تحقق سیاست‌های خصوصی سازی نبوده و تجربه‌ها نشان می‌دهد که سیاست‌هایی شبیه به آنچه امروز در ایران دنبال می‌شود در کشورهای صنعتی با موفقیت به مرحله اجرا گذاشته شده‌اند، ولی نحوه و ماهیت عملکرد و کفایت آنها هنوز در مورد کشورهای توسعه نیافته به مرحله اثبات نرسیده است.

در نوشته بعدی، آقای مرادپور فتحی، کارشناس وزارت نیرو، تحت عنوان «بخش خصوصی و خدمات مورد استفاده عموم: مطالعه موردی بخش آب در ایران»، به بحث خصوصی کردن آب در ایران پرداخته است.

نویسنده ابتدا به اهمیت بخش آب در توسعه اقتصادی اشاره کرده و استدلال می‌کند که این بخش در ایران بسیار «سرمایه‌بر» می‌باشد، که این مسئله ناشی از جغرافیای ایران است. در ادامه بحث،

سیاست های دولت در مورد منابع آب، در قبل و بعد از انقلاب مورد ارزیابی قرار گرفته و نویسنده به نقش بالقوه بخش خصوصی در این زمینه اشاره می کند. مهمترین نیازی که در این زمینه می تواند توسط بخش خصوصی برآورده شود، نیازهای سرمایه ای و مالی این بخش می باشد. با اظهار این مسئله، نویسنده چند راه حل عملی برای سیاست های آینده در جهت خصوصی سازی سازمان آب کشور و چگونگی استفاده بهینه از منابع کشور، ترسیم می نماید. و راه حل مسئله را در خصوصی سازی این حوزه اقتصادی می بیند.

در آخرین مقاله این کتاب، آقای کمال اطهاری، کارشناس وزارت مسکن، با عنوان «بخش مسکن در ایران: بازار یا برنامه ریزی»، به کاربرد سیاست های خصوصی سازی در بخش مسکن می پردازد. اطهاری به شاخص های اقتصادی دهه اخیر اشاره می کند و نیز یادآور می شود که حرکت ها و قیام های شهری در ایران معمولاً ریشه اصلی خود را در بحران مسکن پیدا می کنند (ص ۲۵۶). از دید اقتصادی، نویسنده مقاله به نقش بحران های اقتصادی بعد از انقلاب در تقاضای مسکن اشاره کرده و می نویسد که افزایش شدید قیمت مسکن در ایران در سال های بعد از انقلاب، همراه با رکود درآمد سرانه ملی، تقاضای واقعی مسکن را کاهش داده و بدین ترتیب تولید آن نیز تحت تأثیر قرار گرفت. با اینکه در سال های اخیر چند اهرم ثبات دهنده وارد معادله های بخش مسکن گشته اند، ولی با این حال نیاز جامعه ایران به امکانات بهتر مسکن از کسی پنهان نیست. اطهاری گوشزد می کند که ساختار تقاضا برای مسکن در ایران به گونه ای است که خصوصی سازی جوابگوی آن نخواهد بود و دولت باید به نقش خود در فراهم آوردن مسکن برای اقشار کم درآمد، کوشا باشد.

در مجموع، کتاب مورد بحث دارای مقالات و مطالب جالبی است که هر کدام از آنها می تواند موضوع بحث های طولانی تری قرار گیرد. اکثریت قریب به اتفاق همه صاحب نظران بر این عقیده اند که سیاست های ملی کردن و اصولاً سیاست های اقتصادی بعد از انقلاب ناشی از حال و هوای انقلابی بوده و در بیشتر موارد با دور اندیشی توأم نبوده اند. سیاست های جدید خصوصی سازی، راهی درست می باشند، ولی این سیاست ها باید با اقدامات دیگری در کلیه زمینه ها، به ویژه سیاسی، فرهنگی و اقتصادی همراه باشند تا راه را برای توسعه اقتصادی هموار سازند.

کتابنامه